

مفهوم و مبانی اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری

الهام حیدری*

استادیار گروه حقوق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد

محمدجواد فتحی

استادیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی پردیس قم دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۶/۲۷)

چکیده:

اهمیت بنیادین دلیل در دادرسی‌های کیفری ضرورت مطالعه عمیق آن و نیز اصول و قواعد حاکم بر آن را نمایان می‌سازد. یکی از مهمترین اصول حاکم بر دلیل در دادرسی‌های کیفری اصل آزادی دلیل است که متضمن دو مفهوم آزادی تحصیل و ارزیابی دلایل می‌باشد. بر اساس این اصل مترقی حاکم بر دلیل در ابراز، ارائه و پذیرش دلایل هیچ‌گونه محدودیتی جز آنچه که قانونگذار تصریح نموده باشد وجود ندارد و جرایم با توسل به هر یک از انواع دلایل قابل اثباتند؛ همچنین دادرسان در ارزیابی و سنجش انواع ادله و اعطای ارزش اثباتی به هر یک از آنها از آزادی برخوردارند. تحلیل و بررسی دقیق اصل فوق نشان می‌دهد که مبانی آنان را می‌توان در مفاهیم بنیادینی همچون اصل برائت، طبع اثبات در دادرسی‌های کیفری، مصلحت عمومی، عدالت و نیز ضرورت حکم به حق و عدل از دیدگاه فقهی جستجو کرد.

واژگان کلیدی:

آزادی دلیل، تحصیل دلیل، ارزیابی دلیل، دادرسی کیفری، مصلحت عمومی، عدالت.

مقدمه

هدف در دادرسی‌های کیفری، کشف حقیقت و شناسایی متهم واقعی است و دلیل ابزاری برای دستیابی به این حقیقت و اثبات آن می‌باشد. از این رو، دور از واقع نیست اگر دلیل را محوری‌ترین مسئله دادرسی کیفری بدانیم. دلیل فی نفسه هدف دادرسی نیست اما مهمترین ابزاری است که به کمک آن کشف حقیقت صورت می‌پذیرد و از این طریق عدالت جاری می‌گردد. اهمیت بنیادین دلیل در دادرسی‌های کیفری به لحاظ ارتباط تنگاتنگی که با هدف و آماج نهایی دادرسی کیفری دارد، ضرورت مطالعه عمیق دلیل و نیز قواعد حاکم بر تحصیل و ارزیابی آن را نمایان می‌سازد. یکی از مهمترین اصول حاکم بر دلیل در دادرسی‌های کیفری اصل آزادی دلیل است که خود متضمن دو جنبه می‌باشد: ۱- آزادی تحصیل دلیل ۲- آزادی ارزیابی دلایل. تشریح تفصیلی این اصل اساسی دادرسی‌های کیفری و پرداختن به جنبه‌های مختلف آن و نیز ترسیم دقیق حدود و ثغور آن در این مختصر نمی‌گنجد؛ لذا در مقاله حاضر برآنیم که تا حد امکان به تبیین مفهومی این اصل، کاوش پیشینه و بررسی مبانی آن بپردازیم. بر همین اساس، مقاله حاضر را به دو مبحث تقسیم کرده در مبحث اول تحت عنوان شناسایی اصل آزادی دلیل، مفهوم دلیل کیفری، مفهوم اصل آزادی دلیل و حدود اختیار دادرسی کیفری در حوزه تحصیل، پذیرش و ارزیابی دلایل با رویکرد به نظام‌های مختلف دلایل کیفری مطرح خواهد شد. مبحث دوم مقاله حاضر را به بررسی مبانی اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلایل اختصاص خواهیم داد و بر آنیم که مهمترین بنیان‌های نظری، اندیشه‌ها و قواعدی را که اصول فوق ریشه در آن داشته‌اند، بررسی نماییم.

مبحث اول: شناسایی اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل

۱. مفهوم دلیل کیفری

دلیل در لغت به معنای «رهنما»، «رهبر»، «رهنمون» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۷، صص ۹۷۳۵ و ۹۷۳۶) و «گواه» و «نشان» (انصاف پور، ۱۳۷۳، ص ۴۴۵) آمده است. در عالم حقوق، دلیل به هر وسیله‌ای گفته می‌شود که در قانون پیش بینی شده و در مراجع قضایی سبب اقناع وجدان دادرس به حقیقت داشتن موضوع مورد ادعا گردد. در واقع اعتبار هر دلیل از آن جهت است که بتواند در راه وصول به حقایق خارجی مفید واقع گردد و همین جنبه کاشفیت دلیل ایجاب می‌کند که خلاف آن را همیشه بتوان اثبات کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۸). می‌توان گفت که در حقوق هنگامی سخن از دلیل می‌شود که رویدادی هدایتگر حرکت عقل به سوی واقع شود؛ به بیان دیگر، هرگاه عقل از نشانه‌هایی بتواند به امری مجهول پی ببرد، آن «نشانه» را دلیل می‌گویند (تدین، ۱۳۸۸، ص ۲۵). دلیل در فقه نیز مبحث مورد توجهی بوده و در اصول فقه عنوان شده که دلیل چیزی است که

امور مجهول را واضح و روشن می‌کند و برای کشف واقع و پی بردن به حکم واقعی یا موضوعات احکام به کار می‌رود (محمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳).

مطالعه در متون و منابع قانونی ایران نشان می‌دهد که قانون آیین دادرسی کیفری ما تعریفی از دلیل ارائه نداده است. تنها تعریفی که از دلیل در قوانین ایران ارائه شده است، مربوط به قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد که در ماده ۱۹۴ دلیل را این‌گونه تعریف کرده است: «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوی به آن استناد می‌نمایند»^۱. آنچه که از تعاریف مذکور، بدست می‌آید این است که دلیل ابزاری است که باید برای یک هدف مشخص استفاده گردد. در واقع دلیل وسیله‌ای اثبات کننده است که با به‌کارگیری آن، صحت یا بطلان موضوع مورد ادعا برای دادرس آشکار می‌گردد. همچنین به نظر می‌رسد در تعاریف مربوط به دلیل، یک عنصر هدف نیز نهفته است. به این ترتیب که دلیل، وسیله‌ای است که با هدف معینی مورد استفاده قرار می‌گیرد و آن اثبات یا ایجاد قناعت وجدانی در ذهن دادرس در خصوص موضوع معینی است و لذا می‌بایست، موارد ارائه شده به عنوان دلیل، توانایی و استعداد اثبات موضوع و ایجاد قناعت وجدانی را داشته باشند. پس می‌توان گفت که توانایی اثبات موضوع مورد ادعا در یک پرونده، عنصر اساسی هر وسیله‌ای است برای اینکه شایسته عنوان «دلیل» گردد.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان دلیل را به‌طور عام این‌گونه تعریف نمود: هر وسیله‌ای که توسط اصحاب دعوی برای روشن شدن امر مجهولی ارائه می‌گردد و توانایی ایجاد قناعت وجدانی در ذهن دادرس را نسبت به حقیقت موضوع مورد ادعا دارد. همچنین در تعریف دلیل در امور کیفری می‌توان چنین گفت: «هر وسیله‌ای که برای اثبات جرم و انتساب آن به متهم و یا نفی اتهام و با هدف کشف حقیقت مورد استفاده قرار می‌گیرد».

۱. به لحاظ تطبیقی، در حقوق انگلستان دو واژه Evidence و Proof دارای معانی نزدیک به هم و معادل دلیل به‌کار رفته است. Evidence دلیلی است که برای اثبات و دفاع از دعوا به کار می‌رود و Proof به معنای عام دلیل است (Henry&Garner, 1990, p.1215). حقوقدانان این کشور نیز دلیل را به شیوه‌های مختلفی تعریف کرده‌اند. گرین لیف (Greenleaf) دلیل را به این ترتیب تعریف می‌کند: «واژه دلیل شامل همه ابزارهایی است که به‌وسیله آن هر موضوع مورد ادعا، که حقیقت آن در معرض تحقیق قرار می‌گیرد، اثبات شده یا بطلان آن ثابت گردد» (Greenleaf, 1852, p.1). کروس (Cross) در خصوص ادله چنین می‌گوید: «دلایل یک موضوع آنهایی هستند که گرایش به اثبات آن دارند؛ چیزهایی که می‌توانند یک محقق را از وجود آن موضوع مطمئن سازند (Cross, 1967, p.1). نهایتاً فرهنگ بلک (Black's law dictionary) دلیل را چنین تعریف می‌نماید: «هر قطعه‌ای از مدرک یا داده‌های اثبات کننده که قانوناً توسط طرفین به محکمه ارائه شده‌اند، تمام ابزارها، شهود، اسناد، مدارک و ... با هدف ایجاد اقناع در اذهان دادگاه یا هیأت منصفه، همه ابزارهایی که به‌وسیله آن هر موضوع مورد ادعا که حقیقت آن به تحقیق سپرده شده، اثبات می‌شود یا بطلان آن ثابت می‌گردد...» (Henry&Garner, op.cit, p.498).

۲. آزادی تحصیل و ارزیابی دلایل

همان‌طور که ذکر شد، مفاهیم آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل معمولاً ذیل عنوان «اصل آزادی دلیل» جمع می‌گردند. به بیان بهتر، در بطن عبارت «اصل آزادی»، مفهوم آزادی تحصیل دلیل و آزادی ارزیابی آن نهفته است. بررسی مفهوم و محتوای اصول مذکور این نکته را به روشنی آشکار خواهد کرد که این دو اصل مکمل هم و همچون دو روی یک سکه هستند و به همین لحاظ وجود هر دوی آنها در یک نظام دادرسی کیفری ضروری است برای اینکه بتوان آن نظام دادرسی را مجری اصل آزادی دلیل دانست.

۲-۱. آزادی تحصیل دلیل

کشف حقیقت که آماج و هدف اصلی دادرسی‌های کیفری و لازمه اجرای صحیح قوانین کیفری می‌باشد، تنها با رعایت دو اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلایل و آزادی ارزیابی آنها امکان پذیر می‌باشد. آنچه از اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلایل مدنظر است، این است که در ابراز دلیل اساساً هیچ محدودیتی جز آنچه که بعضاً قانونگذار یا رویه قضایی (در کشورهایی که رویه قضایی نقش بنیادین در نظام حقوقی اعمال می‌کند) پیش بینی کرده است، وجود ندارد. در امور حقوقی، ادله اثبات دعوا محدود و از سوی قانونگذار احصا شده است. مسلماً پذیرش و اعمال چنین روشی در دعاوی کیفری، مبارزه مؤثر علیه بزهکاری را با مشکلاتی مواجه می‌سازد (آشوری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۲۲). چنین است که در دعاوی کیفری اصل آزادی تحصیل دلیل پذیرفته شده است. اصلی که هم متهم و هم جامعه از آن بهره می‌گیرند. به این ترتیب که متهم برای رفع اتهام از خود نیاز ندارد که دلایل خاص از قبل احصا شده‌ای را ارائه نماید؛ او می‌تواند به هر دلیل جهت رفع اتهام از خود استناد جوید. جامعه نیز از این اصل بهره‌مند می‌گردد. در واقع، برخلاف امور حقوقی یا مدنی که اثبات اعمال حقوقی (قراردادها، عقود یا ایقاعات) به شرایط و قالب‌های معینی نیاز دارد، در امور کیفری، غالباً وقایع مجرمانه متنوع و نامحدود بوده و انتساب آنها به متهم و در پوشش قالب قانونی قرار دادن رفتار مرتکب و انطباق واقعه به مرتکب مستلزم دلیل و اثبات است و با توجه به این دشواری، اصل این است که جرایم با هر نوع دلیلی قابل اثبات می‌باشند (گلدوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۳). بنابراین نوع دلایل قابل ارائه در یک دادرسی کیفری، به هیچ وجه از سوی قانونگذار مشخص نمی‌گردد. با این حال محدودیت‌هایی بر اصل مذکور وارد است که عموماً در جهت حمایت از حقوق فردی در مقابل مصالح عمومی و ایجاد توازن و تعادل میان قدرت عمومی و آزادی‌های فردی ایجاد و مطرح گشته‌اند که برای نمونه می‌توان از عدم امکان استناد به دلایل نامشروع از قبیل هیپنوتیزم، دروغ سنج و یا سروم حقیقت و نیز بطلان ادله‌ای اشاره نمود که علی‌رغم مشروع بودن نوع آن

از طرق نا مشروعی تحصیل گشته‌اند. به‌علاوه در حقوق ما که مبتنی بر فقه شیعه است محدودیت‌های خاصی نیز در این زمینه وجود دارد. از جمله اینکه با توجه به حاکمیت نظام دلایل قانونی در حدود، نوع ادله قابل ارائه به دادرس و قابل ارزیابی از سوی او محدود به مواردی است که در قانون مورد اشاره قرار گرفته است.^۱

۲-۲. آزادی ارزیابی دلیل

از سوی دیگر آزادی تحصیل دلیل مکمل اصل دیگری تحت عنوان آزادی ارزیابی دلیل است که به موجب آن دادرس در کمال آزادی، ارزش ادله ابرازی را ارزیابی نموده و براساس آن حکم صادر می‌کند. در اینجا نیز بین امور حقوقی و کیفری تفاوت وجود دارد. اقناع دادرس حقوقی می‌بایست، صرفاً از دلایل احصا شده در قانون ارائه شده به وی حاصل گردد. همچنین هرگاه امر ادعایی از اموری باشد که به موجب قانون، اثبات آن مستلزم ارائه دلیل ویژه‌ای باشد، تنها در صورت ارائه آن دلیل است که وجدان دادرس، قانوناً می‌تواند و باید اقناع گردد (تدین، پیشین، ص ۲۷). این درحالی است که قناعت وجدان دادرس در امور کیفری می‌تواند مبتنی بر هر دلیلی باشد؛ به این لحاظ که در امور کیفری ادله احصا نمی‌شوند. در واقع، بر اساس اصل آزادی ارزیابی دلیل، دادرس جهت صدور حکم و تصمیم‌گیری نهایی در بررسی، تحلیل و تعیین ارزش اثباتی هر یک از ادله ارائه شده، آزاد است و در کمال آزادی ارزش ادله اثباتی را مورد سنجش و ارزیابی قرار داده و در صورت حصول اقناع وجدانی رأی خواهد داد. به این ترتیب ارزش اثباتی دلایل نیز، هرگز از قبل و توسط قانونگذار تعیین نخواهد گشت. با این وجود، آزادی دادرس در ارزیابی ادله نیز تابع اصول و قواعد خاصی است که از استبداد قضایی پیشگیری خواهد نمود از قبیل اینکه دادرس نیز نمی‌تواند اقناع وجدانی خود را بر هر دلیلی اگر چه نا مشروع بنا نهد. ضمن اینکه ضرورت مستند و مستدل بودن حکم صادره را نیز می‌توان قیدی بر این آزادی دادرس دانست.

۱. در حقوق انگلیس نیز اصل آزادی تحصیل دلیل پذیرفته شده است و در عین حال حقوقدانان انگلیسی از اصلی به نام «ارتباط» (Relevance) نام می‌برند که دامنه اصل آزادی تحصیل دلیل را محدود می‌نماید. به این ترتیب که در حقوق انگلیس آزادی تحصیل دلیل به این مفهوم است که همه ادله در دسترس، که به طور منطقی با موضوعات مورد بحث مرتبط می‌باشند، پذیرفته می‌گردد. بنابراین ارتباط منطقی از شرایطی است که جهت پذیرش دلایل ارائه شده می‌بایست وجود داشته باشد (Eggleston, 1980, p.678).

۳- حدود اختیار دادرسی در تحصیل، پذیرش و ارزیابی ادله کیفری با رویکرد به نظام‌های مختلف دلایل کیفری

تعیین حدود اختیار دادرسی کیفری در زمینه تحصیل، پذیرش و ارزیابی دلایل و نیز حدود اختیارات طرفین یک پرونده کیفری یعنی دادستان، متهم و وکیل وی در تمسک به دلایل مختلف، همواره متأثر از دو جریان فکری بوده است: ۱- اندیشه دلیل قانونی و ۲- اندیشه دلیل معنوی. این جریانات فکری در پیدایش نظام‌های مختلف دلایل کیفری که تاکنون در سطح جهان تجربه شده‌اند، نقشی اساسی ایفا کرده‌اند. مطالعات تاریخی نشان می‌دهند که دلایل کیفری تاکنون چهار مرحله را سپری کرده‌اند که عبارتند از: دوره دلایل آزاد، دوره دلایل قانونی، دوره دلایل معنوی یا اقتناع وجدان قاضی و دوره دلایل علمی. میزان اختیار دادرسی در تحصیل و ارزیابی دلایل کیفری در هر یک از این ادوار مختلف دلایل اثباتی بر حسب اندیشه غالب در آن، متفاوت بوده است. در اولین دوره از ادواری که دلایل اثباتی به خود دیده‌اند و به دوره دلایل آزاد، شهرت دارد، تعیین دلیل اثباتی و ارزش آن بستگی کامل به نظر حکام و رؤسای قبایل داشته و اختیارات آنان در این مورد بی حد و مرز بوده است (گلدوزیان، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۶ و ۷). در واقع در این دوره از آزادی تحصیل دلیل به مفهوم امکان استناد متهم به هر دلیلی جهت دفاع از خود خبری نبوده است و در مقابل حاکم به نحو نامحدود و بدون هیچ قید و شرطی ارزیابی آزادانه‌ای را از دلایل تعیین شده از سوی خود به عمل می‌آورده است.

پس از دوره دلایل آزاد، نظام دلایل قانونی پا به عرصه دادرسی‌های کیفری می‌گذارد. در این نظام قانونگذار، پیشاپیش دلیل یا دلایل قابل قبول و ارزش اثباتی آنها را تعیین نموده و دادرسی را موظف می‌نماید که در صورت مطرح شدن دلیل یا دلایل از قبل تعیین شده و صرفنظر از اعتقاد درونی خود حکم محکومیت متهم را صادر نماید و «در صورت عدم ارائه دلایل مورد نظر مقنن، قاضی مکلف به تبرئه متهم است و حق ندارد به دلیل دیگر استناد کند» (آشوری، ۱۳۸۳، جلد ۲، ص ۲۳۳). «قاضی باید طبق دلایل پیش بینی شده در قانون رأی بدهد، هر چند به وقوع جرم و انتساب آن به متهم یقین نداشته باشد» (آخوندی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۸۳). با گذشت زمان و همزمان با پذیرش اصل برائت، نظام دلایل معنوی که از آن با عنوان روش اقتناع وجدانی قاضی نیز یاد می‌شود، جایگزین سیستم دلایل قانونی گردید. در این نظام، یقین درونی قاضی ملاک قضاوت اوست. دادرسی در کمال آزادی، دلایل را مورد ارزیابی قرار داده، در پذیرش یا عدم پذیرش آنها آزاد است و محدود به دلایل از پیش تعیین شده توسط قانونگذار نمی‌باشد. براین اساس «قاضی باید کیفیت اطلاعات و دلایل اثباتی و شواهد ابرازی را در اعماق ضمیر روشن خود مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی دقیق قرار دهد و از داوری وجدانی خود نتیجه گرفته و اظهار نظر نماید» (پیمانی، ۱۳۵۶، صص ۱۵ و ۱۶).

در حال حاضر نیز پیشرفت‌های شگفت‌آور علوم و فنون بشری و کاربرد وسایل و امکانات علمی و آزمایشگاهی برای کشف حقیقت موجب پیش بینی نظام دلایل علمی در آینده شده است. با این همه می‌توان گفت که علی‌رغم ویژگی‌های خاصی که دلایل علمی دارند، در نهایت دادرسی محکمه پس از ملاحظه و بررسی نتایج تحقیقات و اقدامات به‌عمل آمده با ملاک و معیار اقیان و وجدانی خود تصمیم می‌گیرد. لذا این عقیده وجود دارد که دلایل علمی در واقع جلوه‌ای از نظام دلایل معنوی است. در کل از مطالب گفته شده، به وضوح آشکار می‌گردد که ریشه‌های اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل به مفهوم موردنظر در این مقاله در نظام دلایل معنوی متولد گشته و تکامل یافته است. بر این اساس می‌توان گفت که در نظام‌های دادرسی که از سیستم دلایل معنوی پیروی می‌کنند، دادرسی از اختیار گسترده‌ای در خصوص دلیل و اثبات بهره مند است.

مبحث سوم: مبانی اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری

واژه مبانی جمع مبنا است. مبنا در لغت بنیان و اساس چیزی را گویند (معین، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۷۷). در اصطلاح حقوقی، مبنا عبارت است از اصل یا قاعده‌ای کلی که نظام حقوقی مبتنی بر آن باشد و قواعد و مقررات حقوقی براساس آن وضع شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶، ص ۱۶۹). در تعریفی جامع‌تر می‌توان مبنا را دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و بنیان‌های نظری دانست که در جهت اثبات وجود، لزوم یا صحت یک پدیده ارائه می‌شوند.

در واقع آنچه از بررسی مبانی اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل مدنظر است، شناخت ریشه‌ها و بنیان‌هایی است که اصول مذکور از آنجا نشأت گرفته‌اند. منظور از طرح بحث مبانی اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در امور کیفری در واقع جستجوی پاسخ این سؤال است که اساساً چرا می‌بایست تحصیل و پذیرش دلیل در دادرسی‌های کیفری و همین‌طور ارزیابی دادرسی از ادله مطروحه در نزد وی آزاد باشد. به این ترتیب در بحث مبانی این اصول چرایی و فلسفه وجودی آنها مدنظر است.

قبلاً به مناسبت، متذکر این نکته شدیم که این دو اصل مکمل هم و همچون دو روی یک سکه‌اند. در اینجا بیان این نکته ضروری است که علی‌رغم اینکه این دو اصل مکمل همدیگرند ولی ریشه در بنیان‌های متفاوتی دارند. در حالیکه مبانی اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلیل را عدالت و مصلحت جامعه تشکیل می‌دهند؛ آزادی ارزیابی دلیل ریشه در اصل برائت و نیز طبیعت اثبات در امور کیفری دارد. در این مبحث علاوه بر بررسی مبانی مذکور، با توجه به ریشه داشتن قوانین و مقررات ما در فقه اسلامی، مبانی فقهی اصول مذکور را نیز مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

۱. مبانی اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلیل

آنچنان که گذشت، اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلیل متضمن آزادی طرفین پرونده کیفری در توسل به انواع دلایل و آزادی دادرسان در تحصیل و پذیرش دلایل می‌باشد. تعمق در معنا و مفهوم این اصل، مبانی آنرا آشکار می‌سازد. به نظر می‌رسد، مهمترین مبانی را که برای این اصل بنیادین حقوق دلایل وجود دارد، می‌توان مصلحت عمومی و نیز اجرای عدالت دانست.

۱-۱. مصلحت عمومی

به نظر می‌رسد اعمال اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلایل در امور کیفری به‌نحوی در جهت ترجیح مصلحت عمومی بر منافع فردی اشخاص جامعه است. در واقع رویکرد مصلحت عمومی به‌طور عمده به عناصر اجتماعی موجود در انسان‌ها نظر می‌کند و تلاش دارد که منافع آنان را در پرتو ملاک‌هایی تفسیر کند که راهنمای هر فرد عاقل و با وجدانی است که می‌داند در این دنیا تنها زندگی نمی‌کند و باید رفتارش را با منافع دیگران و خیر همگانی تطبیق دهد (راسخ، ۱۳۸۱، ص ۱۲۱).

مصلحت عمومی و منافع جامع وابسته به کشف جرایم و شناخت مرتکبان واقعی جرم و محکوم نمودن آنها است و وصول به چنین اهدافی نیازمند وجود و اجرای اصل آزادی تحصیل و پذیرش دلایل جهت تسهیل اجرای واکنش اجتماعی علیه بزهکاری در جامعه است. در واقع طبیعت امور کیفری اجرای اصل آزادی تحصیل دلیل را می‌طلبد. برخلاف امور حقوقی که به سبب طبع و ماهیت آن، طرفین می‌توانند به‌راحتی پیش از ایجاد هرگونه اختلافی در روابط خود، نسبت به تحصیل دلیل اقدام نمایند، در امور کیفری با یک عمل غیرقانونی و مجرمانه مواجه هستیم که نظم عمومی جامعه را به هم زده است. لذا در ارتباط با این‌گونه اعمال، تصور این نکته که طرفین بتوانند از قبل احتیاطات لازم را به‌منظور تحصیل دلیل به‌عمل آورند، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد (ولوچردی، ۱۳۷۲-۱۳۷۱، ص ۵۱). به عبارت دیگر برخلاف امور حقوقی، در امور کیفری امکان تحصیل دلیل از پیش ممکن نیست.

از طرف دیگر، در دادرسی کیفری بیش از هرچیز دستیابی به واقعیت یا حقیقت مادی مطلق مدنظر است و این منظور با بسنده کردن به تعدادی دلیل از پیش مشخص شده و بدون اجرای اصل آزادی دلیل هرگز تأمین نخواهد شد. به‌عبارت دیگر، هرگاه دادرسی کیفری را ملزم نماییم تا رأی خود را صرفاً با اتکا به یک تعداد دلایل محدود که ارزش اثباتی آنها نیز از پیش تعیین شده است، صادر نماید، نمی‌توانیم در پایان دادرسی از این امر اطمینان حاصل کنیم که دادرسی توانسته است در طی دادرسی به حقیقت مادی دست یابد و به این ترتیب مصلحت و

منفعت عمومی جامعه، که وابسته به کشف این حقیقت و شناسایی مجرم واقعی است، حاصل گردیده است.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه اصل آزادی تحصیل دلیل سبب کارآمدتر کردن هرچه بیشتر نظام عدالت کیفری می‌گردد که این خود در جهت منفعت و مصلحت عمومی است. توضیح اینکه اگر بنا بر این باشد که جرایم صرفاً توسط تعداد محدودی از دلایل از قبل پیش بینی شده قابل اثبات باشند و اثری از اصل آزادی تحصیل دلیل در سیستم عدالت کیفری نباشد، در این صورت تعداد زیادی از مجرمین و بزهکاران قادر خواهند بود که به سهولت از عدالت بگریزند و جرایم زیادی هیچ‌گاه قابل اثبات نخواهند بود و امکان انتساب آنها به مرتکبین واقعی‌شان به جهت محدود بودن دلایل ممکن و میسر نخواهد بود. به این ترتیب از یکسو بزهکارانی را شاهد خواهیم بود که برای از میان بردن هرگونه اثر و ردپایی تمام تلاش خود را در سایه فن‌آوری پیشرفته امروزی بکار می‌برند و از سوی دیگر قوای عمومی و دولتی و مأمورین عدالت کیفری را شاهد هستیم که برای اثبات جرم و انتساب آن به فرد بزهکار محدود و منحصر به یک تعداد دلایل از پیش تعیین شده هستند (پورزند مقدم، ۱۳۷۹، ص ۲۲).

نتیجتاً می‌توان گفت که منافع عمومی و مصلحت اجتماعی یکی از مهمترین مبانی اصل آزادی تحصیل دلیل در دادرسی‌های کیفری است. در واقع امنیت قضایی که به مفهوم مصون بودن افراد جامعه از هرگونه تعرض، تجاوز و تهدید نسبت به جان، مال، ناموس، آزادی، شرف، حیثیت، شغل، مسکن و به‌طور کلی همه حقوق قانونی و مشروع آنهاست، زمانی تحقق می‌یابد که جرایم، تخلفات، تقلب، فساد و موجبات ارتکاب آن در جامعه ریشه‌کن شوند و به‌طور کلی عواملی که موجب صدمات مالی، جانی یا روحی روانی افراد می‌شوند، از بین رفته و محیطی امن و آرام به‌وجود آید تا عموم مردم بتوانند در آن از هر حیث آرامش پیدا کنند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۷۱). وقوع هر جرمی به نظم عمومی حاکم بر جامعه صدمه می‌زند. کشف حقیقت مطلق، شناسایی مرتکب واقعی جرم و مجازات عادلانه مجرم، این خلل را جبران کرده و تا حدودی آسیب وارد بر جامعه را التیام می‌بخشد. قواعد آیین دادرسی کیفری می‌بایست به‌گونه‌ای تدوین شوند که امکان این کشف حقیقت را فراهم نمایند. به این ترتیب در حوزه دلیل در دادرسی کیفری، نیازمند اعمال و اجرای قاعده‌ای هستیم که احتمال رسیدن به واقعیت و جبران صدمات وارد به نظم عمومی جامعه را به بهترین نحو فراهم نماید و این قاعده، چیزی جز اصل آزادی تحصیل دلیل در امور کیفری نخواهد بود که با اعمال آن نهایتاً امنیت جامعه فراهم خواهد گشت.

البته ذکر این مطلب ضروری است که مسلماً در این پروسه و با اعمال آزادی تحصیل دلیل تعارضاتی میان منافع فردی و مصلحت عمومی ایجاد می‌شود. از جمله می‌توان به استناد

دادستان یا پلیس به دلایل نامشروع اشاره کرد؛ بنابراین قلمرو اصل آزادی تحصیل دلیل نمی‌تواند کاملاً آزاد و فارغ از هرگونه قید و بندی باشد. محدودیت‌های حاکم به این اصل، از جمله ضرورت مشروعیت دلیل، راهگشای حل تعارض ایجاد شده و ایجاد موازنه بین منافع فردی و مصلحت عمومی خواهد بود.

۲-۱. اجرای عدالت

یکی دیگر از مبانی اصل آزادی تحصیل دلیل، عدالت است. عدالت در لغت به معنای دادگری کردن و استقامت است،^۱ یعنی مستقیم در مسیر حق ماندن و به سمت جور میل نکردن یا به معنای مساوات است.^۲ در فقه عدالت به معنی حالتی نفسانی و ماندگار در انسان است که او را از انجام گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیر دور داشته و به انجام دادن واجبات و می‌دارد و موجب ترک اعمال منافی مروت می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۲۱۷). سیر تکامل تمدن و تاریخ سیاسی - اجتماعی جوامع بشری، نموداری از گرایش و تکاپوی بشریت برای دستیابی به عدالت است. در این میان، اجرا و تحقق عدالت اجتماعی و قضایی همواره از باشکوه‌ترین ابعاد عدالت خواهی و شریف‌ترین آرمان‌های بشری بوده است. نگاه اجمالی به سیر تحول دادرسی نشان می‌دهد که بشریت برای نیل به چنین مقصود ارزشمندی چگونه با پذیرش رنج‌های فراوان دوره‌های تاریکی را پشت سر گذاشته و راهی به سوی نور و روشنایی باز نموده است. آنچه از عدالت به عنوان مبنایی برای اصل آزادی تحصیل دلیل مدنظر است، عدالت اجتماعی است که تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است. برخی عدالت اجتماعی را به رعایت حقوق افراد و دادن حق به حق‌داران معنی نموده‌اند و عادل را کسی می‌دانند که حق هر کس را به همان اندازه بدهد و این معنی هیچ ملازمه‌ای با مساوات ندارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳). این تعریف مأخوذ از روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ص) است. ایشان می‌فرمایند: «خدا به گردن تو حقی دارد و زن و فرزند نیز بر تو حقی دارند و همچنین بدن تو بر تو حقی دارد که باید حق هر حقداری را به همان اندازه ادا کنی». تعریف دیگری که از عدالت ارائه شده است، عدالت را قراردادن هر چیز در جای خود و ظلم را قرار دادن اشیا در غیرمحل خود می‌داند. این تعریف از کلام امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه گرفته شده است. از ایشان پرسیدند: «عدل بهتر است یا بخشش؟ حضرت فرمودند: عدالت، زیرا عدل هر چیز را سر جای

۱. ر.ک: دهخدا، ۱۳۴۸، ذیل واژه عدالت.

۲. و قیل العداله بمعنی الاستواء و الاستقامه كما یقال هذا عدل هذا مساوله (ر.ک: الحدائق الناضره، ج ۱۰، ص ۲)، عدالت به معنی مساوات چندین بار در قرآن آمده است، مانند آیه اول سوره انعام «الذین کفروا بریهم یعدلون»؛ کفار کسانی را عدل و مساوی خدا قرار می‌دهند.

خود قرار می‌دهد ولی بخشش از جای خود بیرون می‌آورد. عدالت تدبیر کننده‌ای است به سود همگان ولی بخشش کاری است به سود عده‌ای خاص. پس عدل شریف‌تر و با فضیلت‌تر از جود است.^۱ همچنین، عدالت اجتماعی را به توازن و هماهنگی و ایجاد تعادل در جامعه نیز تعریف کرده‌اند. به این ترتیب که تمام اجزای موجود در یک جامعه باید از حیث اندازه و ارتباط با یکدیگر از تعادل و توازن مناسبی برخوردار باشند (همان، ص ۱۲۴). و نهایتاً عدالت اجتماعی را رعایت استحقاق‌ها در افاضه مزایای عادل و معنوی معنا نموده‌اند (جعفری، بی تا، ص ۳۹۴). براساس این تعریف، در صورت تساوی افراد در استحقاق، مساوات و برابری رعایت می‌شود و در صورت آمادگی هر فرد برای مراتب بالاتر، زمینه رشد و تکامل وی فراهم می‌گردد. قیمت هر کس به اندازه چیزی است که ارائه می‌دهد و عدالت عبارت است از سنجش حق هر کس و اعطای آنچه سزاوار است (جمعی از نویسندگان، پیشین، ص ۱۲۵). به این ترتیب سلامت هر جامعه‌ای از راه اجرای دقیق عدالت تأمین می‌شود و این امر با فطرت انسان مطابقت دارد؛ زیرا همه دوست دارند حق آنها بدون چون و چرا داده شود و امتناع از این امر را ظلم می‌دانند. براین اساس عدالت اجتماعی که مستلزم سنجش حق هر کس و اعطای آن به اوست، ایجاب می‌نماید که در صورت ایراد اتهام به هریک از اعضای جامعه، اصل آزادی تحصیل دلیل حکمفرما باشد. به این ترتیب که هم متهم بتواند جهت اثبات بیگناهی خود، البته با رعایت اصل برائت و عدم الزام او به اثبات بیگناهی خود، به هر دلیلی که مفید بیگناهی اوست، تمسک جوید و هم جامعه و نماینده آن، جهت اثبات ادعای خود، حق توسل به انواع دلایل را داشته باشد. به این ترتیب دادرسی نیز در پذیرش ادله ارائه شده از سوی طرفین، واجد آزادی خواهد بود و این آزادی جز با قیود قانونی از جمله مشروعیت دلیل و شیوه تحصیل آن که حافظ منافع فردی افراد جامعه و عامل ایجاد توازن میان مصالح عمومی جامعه و منافع فردی است، محدود نخواهد گشت.

عدالت اجتماعی به‌نحو عام و نیز عدالت کیفری به‌طور خاص و در زمینه بحث موردنظر ما، مقتضی کیفر بزهکاران و تبرئه بیگناهان است. به این ترتیب که برای شناختن بزهکاران، باید از هر طریقه عقلایی که به کشف جرم و شناسایی مجرم کمک می‌کند، بهره برد و هرگونه محدودیت بی‌دلیلی در این زمینه، نقض غرض است و سیستم عدالت کیفری را از هدف متعالی خود که اجرای عدالت است دور خواهد نمود. در واقع عدالت کیفری، بخشی از اجرای عدالت است، به این معنا که برای رساندن حقوق به صاحبان حق، از دو چیز گریزی نیست. یکی اینکه مردم جامعه حقوق یکدیگر را محترم شمرند و از تجاوز و تعدی به حقوق سایرین خودداری کنند. برای نیل به این منظور، وسایل مختلفی وجود دارد که یکی از آنها مجازات

۱. کلمه قصار شماره ۴۳۷ از نهج البلاغه حضرت امام علی (ع).

کردن مجرمین و به‌طور کلی، واکنش اجتماعی رسمی در برابر جرم است. دیگر اینکه، هیچ بیگناهی به کیفر نرسد، زیرا مجازات به معنای سلب حق می‌باشد و سلب حق از ذی‌حق، خلاف عدالت است. کاملاً مشهود است که دستیابی به عدالت کیفری نیازمند اعمال و اجرای اصل آزادی تحصیل دلیل است. اعمال این اصل هم جامعه را در اثبات بزهکاری مجرمان و شناسایی آنها یاری خواهد داد و هم حامی بیگناهان در جهت دستیابی به حکم برائت خواهد بود. به این ترتیب آزادی دادستان و متهم در توسل به هر دلیل مؤثر در دعوی و محدود نکردن آنها به تعدادی دلیل از پیش معین شده و نیز آزادی دادرسی کیفری در پذیرش ادله مطروحه از سوی طرفین و نیز آزادی خود وی در تحصیل دلیل معقول در پرونده، دستیابی به عدالت کیفری را تسهیل خواهد نمود.

۲. مبانی اصل آزادی ارزیابی دلیل

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، اصل آزادی ارزیابی دلیل، ناظر به دادرسان در سیستم عدالت کیفری است و بر اساس آن یقین درونی قاضی ملاک قضاوت است. دادرسی در کمال آزادی، ادله ابرازی را مورد ارزیابی قرار داده و بر مبنای اقتناع وجدانی خود، اقدام به صدور رأی می‌نماید. چنین آزادی در سنجش و ارزیابی دلایل ریشه در اصل برائت دارد، چرا که مضمون این آزادی اقتضا دارد تا برای صدور حکم محکومیت، دلیل کافی در دست باشد به نحوی که این دلایل بتوانند دادرسی کیفری را به درجه‌ای از یقین و اطمینان برسانند که بتوان گفت، او در مورد گناهکار بودن متهم به اقتناع وجدانی رسیده است. از طرف دیگر همین آزادی مقتضی آن است که اگر در خصوص مجرمیت متهم، ادله کافی در دست نباشد و قاضی دچار شک و تردید گردد، براساس اصل برائت شک را به نفع متهم تفسیر کرده و حکم به برائت وی صادر کند. علاوه بر این، مبنای دیگر این اصل را می‌توان در طبع اثبات در دادرسی‌های کیفری و خصائص مرتبط با آن یافت.

۲-۱. اصل برائت

برائت در لغت به معنی رهایی، خلاص و وارheidگی، تخلص و رهایی از شبهه و بیزاری از چیزی،^۱ پاک شدن از عیب و تهمت و خلاص شدن از قرض (سیاح، ۱۳۰۳، ص ۷۹) آمده است. در حقوق کیفری، اصل برائت متضمن بیگناهی همه متهمان تا زمان اثبات جرم آنها است. این اصل که می‌توان آن را در زمره میراث مشترک حقوقی کشورهای متمدن جهان محسوب نمود، حقی است اساسی که متهم در رسیدگی‌های کیفری از آن بهره‌مند می‌شود و به موجب آن متهم

۱. رک: دهخدا، ۱۳۴۸، ذیل واژه برائت

مکلف به اثبات بیگناهی خود نیست، بیگناهی او مفروض است مگر اینکه دادستان خلاف آن را اثبات نماید. «براین اساس، دادستان باید عناصر جرم را ثابت نماید» (شاملو، ۱۳۸۳، ص ۲۶۴). بهره‌مندی متهم از اصل برائت از حقوق اساسی بشری او به شمار می‌رود. اهمیت این اصل به قدری زیاد است که قوانین عادی و اساسی بسیاری از کشورها متذکر آن شده‌اند. قانون اساسی کشورمان نیز در اصل ۳۷ خود مقرر دانسته است: «اصل بر برائت است».

در تعریف اصل برائت آمده است: «هر امری که توجه آن به شخص مستلزم نوعی زحمت یا زیان یا سلب آزادی و یا ایجاد مضیقه باشد در صورتی که توجه آن به شخص محل تردید باشد، باید آن شخص را از آن زحمت مبری نمود، زیرا بدون دلیل قاطع، تحمیل زحمت به اشخاص روا نیست. از این معنا به اصل تعبیر می‌شود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۴۹) و «هرجا که در وجود تکلیفی تردید است یا در حدود آزادی اشخاص شبهه به میان می‌آید، اصل برائت است؛ یعنی اصل این است که تکلیف وجود ندارد و شخص در انجام دادن کار مورد نظر آزاد است، خواه تردید ناشی از مفهوم حکم قانونگذار باشد یا در انطباق آن بر وقایع خارجی؛ برای مثال، اگر تردید شود که قانون ارتکاب یا خودداری از ارتکاب کار معین را جرم شمرده است، برطبق اصل برائت باید مرتکب را مجرم نشناخت» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۴۵). نهایتاً با توجه به تعاریف ارائه شده می‌توان اصل برائت را این‌گونه تعریف نمود: اصلی که در پرتو آن هیچ‌کس مجرم محسوب نمی‌شود مگر به موجب حکم دادگاه صالحی که پس از سنجش و ارزیابی دلایل معتبر و واجد شرایط قانونی او را مجرم بشناسد.^۱

۱. به لحاظ تطبیقی در حقوق انگلستان هیچ متن قانونی به‌طور مشخص به اصل برائت نمی‌پردازد. با این‌همه عدم ذکر این اصل در یک متن قانونی نوشته به معنای نبود آن در حقوق این کشور نیست. یکی از قدیمی‌ترین پرونده‌هایی که این موضوع در آن مطرح شده است، پرونده آبرومویت (Abromavith) است که در سال ۱۹۱۴ مطرح شده است. در این پرونده دادگاه مقرر داشته است که متهم ملزم به اثبات بی‌گناهی خویش نیست چرا که مقام تعقیب باید ارتکاب جرم از ناحیه او را بگونه‌ای که خالی از «شک معقول» (Reasonable doubt) باشد، اثبات کند (Cross, 1988, p.375). پرونده معروف دیگر در این زمینه «ولمنگتون» (Woolmington) است که در سال ۱۹۳۵ مطرح شد (Cooper, 2003, p.2). به‌طور کلی، در انگلستان، اهمیت اصل برائت از اهمیت آزادی فردی نشأت می‌گیرد. تضمین‌های دادرسی کیفری و در واقع آنچه که معیارهای دادرسی منصفانه خوانده می‌شود، با هدف تضمین آزادی افراد مطرح گشته‌اند. به این ترتیب در انگلستان، اصل برائت یکی از تضمین‌های یک دادرسی منصفانه است. اهمیت و مرکزیت آزادی فردی ایجاب می‌کند که سلب آزادی از افراد به شیوه‌ای منصفانه و با رعایت کامل همه تضمین‌های یک دادرسی منصفانه انجام شود. هدف این مسأله تلاش برای ایجاد توازن میان آزادی‌های فردی از یک سو و نظم عمومی جامعه از سوی دیگر است. «یک محاکمه مهیج‌ترین رویداد در یک فرایند قضایی است و رسمی‌ترین نمایش اقتدار قانون» (Weinreb II, 1977, p.87). محاکمه، قوی‌ترین نمایش بی‌رحمانه قدرت عمومی است. نمایش جنگ افزار و قدرت آشکار در محکمه تکان دهنده است» (Fellman, 1976, p.121). با این حال اگر هدف دادرسی قضایی تنها اعمال قدرت باشد، هرگز اثری که از آن انتظار می‌رود، یعنی ایجاد نوعی ترس آمیخته به احترام در مردم را نخواهد داشت. «کینگ» (King) در این خصوص می‌نویسد: «به علاوه، اگر محاکم به دنبال توزیع عدالت اجتماعی‌اند، باید نشان دهند که خود سازمان‌هایی هستند که یک شخص در آنجا می‌تواند منتظر یک جلسه منصفانه باشد.» (King, 1981, p.16). همین‌طور «دیوید» و «بریرلی» (Brierly & David) ذکر کرده‌اند: «این مفهوم که متهم باید مشمول

در خصوص ارتباط این اصل با مقوله دلیل و اصول حاکم بر آن باید گفت که یکی از مهمترین آثار اصل برائت تکلیف مقام تعقیب به تحصیل و ارائه دلیل و اثبات جرم انتسابی به متهم است. در واقع دادستان که مدعی عمومی و طرف اصلی دعوای کیفری است بار دلیل را برعهده دارد و متهم تکلیفی به اثبات بیگناهی خود ندارد. علاوه بر این، اصل برائت بر نحوه و شیوه تحصیل و ارائه دلیل علیه متهم نیز آثاری دارد. از جمله اینکه تحصیل دلیل می‌بایست به گونه‌ای مشروع و قانونی صورت پذیرد.

همچنین سکوت متهم و امتناع وی از دادن پاسخ به سؤالات تحقیق نباید به عنوان دلیلی بر بزهکاری او لحاظ گردد. بدین ترتیب پس از جمع‌آوری و ارائه دلایل مشروع و قانونی از سوی دادستان به محکمه، مرحله ارزیابی دلیل از سوی دادرس مطرح می‌گردد. در این مرحله دادرس با لحاظ اصل برائت می‌بایست در خصوص ارتکاب جرم از سوی متهم به مرحله اقناع وجدانی برسد. بنابراین اگر دادرسی در خصوص ارتکاب جرم از سوی متهم دچار شک و تردید باشد، این شک به نفع متهم تفسیر می‌گردد. عدم تفسیر شک به نفع متهم منجر به پذیرش و اعمال اصل مجرمیت به جای اصل برائت خواهد شد.

توضیح اینکه، هدف اولیه و چه بسا هدف غائی از پیش‌بینی اصل برائت کیفری، در حقیقت پرهیز از صدور احکام محکومیت غیر واقعی و مبتنی بر اشتباه و ظن و گمان است. تکیه و توسل به اصل برائت کیفری یا فرض بی‌گناهی در واقع تضمینی برای صدور احکام محکومیت مبتنی بر دلایل و اسناد یقین آور است (شاملو، پیشین، ص ۲۷۶). قاعده تفسیر شک به سود متهم در دادرسی و قبل از صدور حکم کیفری مهمترین اثر عملی و ملموس اصل برائت است. التزام به این قاعده، موجب دوری از صدور احکام قضائی مبتنی بر ظن و حدسیات خواهد بود.

بر همین اساس است که در اکثر نظام‌های حقوقی فعلی که بر مبنای اصول نوین دادرسی، اصلاح و تعدیل گشته‌اند، سیستم اقناع وجدانی را پذیرفته و دادرس را ضمن مقید کردن به اصل برائت در ارزیابی ادله مطروحه در پرونده و اعطای ارزش اثباتی به هر قطعه از آنها آزاد ساخته‌اند. به این ترتیب جهت صدور حکم محکومیت، کیفیت دلایل ارائه شده باید به نحوی باشد که دادرس را در خصوص مجرمیت متهم به اقناع وجدانی برساند. به عبارت دیگر، بر

یک دادرسی منصفانه شود و رأی محکمه تنها بر اساس تکمیل و اتمام یک دادرسی تثبیت شده که در بردارنده قواعد عادلانه است، می‌بایست صادر گردد، مرکز و محور حقوق انگلیس است» (David & Brierley, 1985, p.356).

در کل به موجب فرض بی‌تقصیری در حقوق انگلستان اثبات مجرم بودن متهم به عهده وارد کننده اتهام است و اوست که می‌بایست دلایل ارتکاب جرم را ارائه نماید و نیز همه عناصر جرم را اثبات نماید، در غیر این صورت محکمه می‌بایست متهم را تبرئه نماید.

پایه اصل برائت و فرض بی‌گناهی متهم، دادرس تنها در صورتی مجاز به صدور حکم محکومیت می‌باشد که بنا بر دلایل و مدارکی یقین‌آور به تقصیر و مجرمیت متهم، اعتقاد کامل و یا اقناع وجدانی پیدا کند، در غیر این صورت می‌بایست به استناد قاعده تفسیر شک به سود متهم، حکم بر تبرئه متهم از اتهام انتسابی دهد. به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که همواره پیوندی عمیق میان اصل برائت و اصل آزادی دادرس در ارزیابی دلایل که از آن به اصل اقناع وجدانی دادرس نیز تعبیر می‌شود، وجود دارد.

۲-۲. طبیعت اثبات و عملیات دادرسی در امور کیفری

یکی از مهمترین خصائص اثبات در امور کیفری این است که اثبات در این امور تنها به وقایع مادی صرف تعلق ندارد بلکه علاوه بر آن، وقایع معنوی و روانی را نیز در بر می‌گیرد، زیرا جرایم اساساً به صرف تحقق عنصر مادی واقع نمی‌شوند و وجود عناصر سه‌گانه مادی، معنوی و قانونی لازم است تا جرمی را واقع شده بدانیم.

عنصر معنوی بر اراده، ادراک و قصد استوار است (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۳۶۹) و اینها اموری هستند که در درون متهم پنهان می‌باشند و روشن شدن آنها تنها در قالب اعمال خارجی و نیز مرتبط کردن آنها به انگیزه‌های داخلی صورت خواهد گرفت؛ لازمه این امر کاوش ذهن متهم و آگاهی یافتن از درون و ذات وی می‌باشد و چنین کاوشی عملاً مستلزم ارزیابی وقایع و دلایل موجود برای نتیجه‌گیری در خصوص وجود یا عدم وجود این امور پنهانی (عنصر معنوی) است (حسینی، ۱۹۷۴، ص ۹). بر این اساس می‌توان گفت که طبیعت و ماهیت اثبات در امور کیفری که علاوه بر وقایع مادی و ملموس، مسائل معنوی و روانی را که اثبات آنها پیچیده و دشوار می‌نماید، در بر می‌گیرد، مستلزم وجود اصل آزادی ارزیابی دلیل و اعطای قدرت ارزشیابی دلایل موجود به دادرسان خواهد بود.

مبنای دیگری که می‌توان ضرورت وجودی اصل آزادی ارزیابی دلیل را بر اساس آن توجیه نمود به ماهیت عملیات دادرسی در امور کیفری برمی‌گردد. توضیح اینکه عملیات دادرسی به‌ویژه در امور کیفری یک روند ماشینی صرف نمی‌باشد. به بیان دیگر دادرس را نمی‌توان به دستگاهی شبیه دانست که از سویی وقایع و دلایل موجود را دریافت می‌کند و از سویی دیگر ماده قانونی منطبق بر آنها را ارائه می‌دهد. در واقع عملیات دادرسی مشتمل بر ارزش‌ها و احکام اخلاقی مطابق با موقعیت و جهت‌گیری رفتار مجرمانه نیز می‌باشد؛ بدیهی است هر دعوا، واقعیت‌ها و اوضاع و احوال ویژه خود را دارد و همین امر ضروری می‌سازد که قدرت ارزیابی ادله به دادرس اعطا گشته و وی تسلیم قواعد از پیش تعیین شده‌ای در باب اثبات نباشد.

۳. مبنای فقهی آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل (لزوم و اطلاق حکم به حق و عدل و قسط)

ریشه داشتن اصول و قواعد حقوقی کشورمان در متون و منابع فقهی می‌طلبد که مبنای اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری را در منابع و متون فقهی نیز جستجو نماییم. آنچه که از منابع فقهی پس از بررسی و تحقیق در حد بضاعت علمی نگارنده بر می‌آید، این است که مبنای فقهی اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل را می‌توان در قاعده لزوم و اطلاق حکم به حق و عدل برآمده از آیات و روایات از منظر فقه اسلامی ملاحظه نمود:

ملاحظه و بررسی قرآن و روایات اسلامی، مبین و موید عدالت‌خواهی دین مبین اسلام است. در حقیقت فضای این دین مبین و نیز قرآن کریم، فضایی مبتنی بر حق، عدل، انصاف، امانت و بیزاری از جور، ظلم، خیانت و ستم است. آیات قرآنی که مردم را به عدل، قسط و رعایت حق و امانت فرمان داده و از ظلم، فساد و عمل به غیر حق نهی می‌نماید، فراوان است. علاوه بر این فضای عدالت‌خواهی کلی حاکم بر اسلام، در خصوص داوری، قضاوت و صدور حکم نیز به‌طور خاص تأکید ویژه‌ای وجود دارد. در واقع آنچه که از کتاب و سنت برمی‌آید، صحت حکم به حق و عدل و قسط است. حق در اصل مصدر و به معنی ثبوت است و معمولاً به معنای وصفی یعنی امر ثابت نیز به کار می‌رود (غروی اصفهانی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۹). حق برحسب موارد، مصادیق و معانی گوناگونی پیدا می‌کند. در میان معانی حق آنچه با عدل ارتباط دارد، همان است که در برابر باطل به معنای ناحق و جور و ظلم است. یعنی آنچه شایسته و درخور اعتبار و واجب و لازم است و عدالت، یعنی رعایت همین شایستگی و بایستگی و از همین جا باید گفت حق و عدل با هم لازم و ملزوم هستند. نکته دیگر اینکه در آیات قرآنی معمولاً عدل و قسط در کنار هم و به یک معنی به کار می‌روند. با این حال مفسران و لغویین باریک بین قائل به تفاوتی ظریف میان عدل و قسط شده‌اند و آن این است که قسط عبارت از عدل آشکار و بین است و به این سبب مکیال و میزان را قسط گویند. زیرا عدالت در وزن را برای انسان آشکار می‌کند به طوری که چشم آنرا می‌بیند. اما عدل گاهی پنهان است و بدین‌گونه آشکار نیست.

آیات قرآنی که بر صدور حکم به حق و عدل و قسط دلالت دارند، پرشمارند. از بررسی آیات و روایات مرتبط با عناوین مذکور استفاده می‌گردد که صدور حکم به حق و عدل برای کلیه مکلفین واجب بوده و نتیجتاً با استناد به اطلاق آن، می‌توان گفت که قاضی اعم از آنکه مجتهد یا غیرمجتهد باشد، بر فرض صدور حکم به حق و عدل نسبت به اجرای آیات شریفه مرتبط با عناوین حق و عدل و قسط عمل نموده است (سبحانی، ۱۴۱۸، ص ۸۵). در واقع یکی از اهداف اصلی بعثت انبیای الهی و از جمله حضرت محمد مصطفی (ص) این بوده است که

مردم با سود جستن از تعالیم آن بزرگواران، عدل و قسط را در میان خود اقامه کنند (عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۸، ص ۲۰۸).

بدیهی است که عدالت و قسط معنایی جز این ندارد که همگان از نظر قانون با هم برابر باشند و حق هر صاحب حقی به او برسد، بدون اینکه موجب تضییع حق مهمتری شود. اطلاق چنین حکمی، مسلماً دادرسی کیفری را نیز در بر می‌گیرد. ناگفته پیداست که دادرسی کیفری برای صدور حکم به حق و عدل نیازمند حاکمیت اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل است. اقامه حکم به قسط و عدل منوط به این است که از یکسو توسط به هر دلیلی از سوی طرفین دعوی کیفری مجاز بوده و نوع دلایل از پیش معین و محدود نگشته باشد و قاضی نیز مجاز به تحصیل و پذیرش دلایل مختلف باشد و از دیگر سو، دادرسی کیفری اختیار ارزیابی آزادانه دلایل مطروحه در نزد خود را داشته باشد. به بیان دیگر، رعایت حق، عدل و قسط در قضاوت عبارت است از ایصال حق به صاحب آن و در موارد کیفری وصول به این هدف با کشف واقعیتی که رخ داده است، امکان پذیر می‌شود و این امر نیز منوط به اعمال اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلایل در دادرسی‌های کیفری است. اطلاق حکم به حق و عدل از آیات و روایات متعددی استنباط گشته و در منابع متعدد قرآنی و روایی مورد تأکید قرار گرفته است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌نمائیم.

۱-۳. آیات

اولین آیه، آیه ۵۸ سوره نساء است. خداوند رب العالمین در این آیه می‌فرماید: «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانت الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً»^۱ این آیه منطوقاً تکلیف به صدور حکم به عدالت می‌نماید. مفهوم حکم عادلانه در تفاسیر مرتبط با این آیه شریفه در این آیات نیز وجود دارد: آیه ۱۰۵ سوره نساء^۲، آیه ۸ سوره مائده^۳ و آیه ۴۲ از همین سوره مبارکه^۴ و همچنین آیه ۱۳۵ سوره نساء^۵.

۱. «خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها رد کنید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. آنچه خدا شما را به آن پند می‌دهد نیکوست. به راستی که خداوند شنوا و بیناست».

۲. «ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا به آنچه خداوند بر تو پدید آورد، میان مردم حکم کنی».

۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به جد بر پا باشید و به عدل و داد گواهی دهید و مبادا دشمنی شما با قومی و ادارتان کند که به عدالت رفتار نکنید، به عدالت رفتار کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا بدارید که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

۴. «و اگر حکم کردی میان آنها به عدالت حکم کن».

۵. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت رفتار کنید و در پاسداری از آن سخت بکوشید، و برای خدا گواهی دهید هر چند گواهی شما به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتان باشد. اگر آن کسی که در حق او شهادت می‌دهید توانگر یا

از محتوای کلی آیات ذکر شده به قدر کفایت می‌توانیم به اراده خداوند مبنی بر جایگاه والای احقاق حق واقعی و کشف حقیقت مطلق به مفهوم یکی از روش‌های رسیدن به عدل و قسط استناد نمائیم. در واقع یکی از اهداف و اعراض مندرج در آیات فوق، احقاق حق افراد و صدور حکم بر مبنای حقیقت مادی در دادرسی به مفهوم عام و رسیدگی‌های قضایی است.

۳-۲. روایات

علاوه بر آیات مذکور که می‌توان آنها را مبنایی برای اعمال اصول آزادی تحصیل و ارزیابی دلایل به عنوان یکی از راه‌های رسیدن به عدل و قسط دانست، روایات زیر نیز قابل ذکر هستند:

قال الصادق (علیه السلام): «القضاء اربعة: ثلاثة في النار و واحد في الجنة: رجل قضی بجور و هو يعلم فهو في النار و رجل قضی بجور و هو لا يعلم فهو في النار و رجل قضی بالحق و هو لا يعلم، فهو في النار و رجل قضی بالحق و هو يعلم فهو في الجنة»^۱
همین‌طور؛ «قال: «الحکم حکمان: حکم الله و حکم اهل الجاهلیه، فمن اخطأکم الله حکم بحکم الجاهلیه» (عاملی، پیشین، جزء ۱۸، باب ۴، احادیث ۶ و ۷).

همچنین عن الباقر (ع): «من حکم بدر همین فاختأ فلقد کفر» (حلی، ۱۴۰۱، ج دوم، ص ۱۷۹).
از روایات فوق چنین برداشت می‌شود که هدف از بیان آنها صرفاً ذکر شرایط حاکم و قاضی نبوده است، بلکه خود حکم صادره نیز مورد نظر بوده است. در واقع هرچند ظاهر عبارات ناظر به شرایط قاضی است، اما با توجه به مفهوم برآمده از آنها می‌توان به این نتیجه رسید که در نظر ائمه اطهار (ع) قضاوت به عدل و قسط یکی از مصادیق قضاوت به حق است و قضاوت به عدل و قسط نیز نمی‌تواند قضاوتی غیر از احقاق حق افراد، تشخیص حقیقت مطلق و صدور حکم بر مبنای آن باشد.

تهیدست باشد، توانگری و تهیدستی او شما را از شهادت به حق باز ندارد که خدا به رعایت حال آنان از شما سزاوارتر است؛ پس از هوای خویش پیروی نکنید که مبادا از حق منحرف شوید و اگر زبان خود را با گواهی ناحق ببیمائید یا از گواهی دادن برتابید، بدانید که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است و کیفرش در انتظار شماست».

۱. امام صادق (ع) می‌فرماید: «قضات چهار دسته‌اند که سه دسته از آنها جهنمی و یک دسته بهشتی‌اند. قاضی که از روی جور حکم می‌دهد در حالی که جور بودن آن را می‌داند، جهنمی است. قاضی که به جور حکم می‌دهد درحالی‌که از این امر غافل است، جهنمی است. قاضی که به حق حکم می‌دهد درحالی‌که از آن ناآگاه است جهنمی است و قاضی که به حق حکم می‌دهد و از حق بودن آن آگاه است بهشتی است».

نتیجه

دلیل را بی تردید می‌توان اساسی‌ترین مفهوم و فی‌الواقع محوری‌ترین مسئله دادرسی کیفری دانست که با توسل به آن حقیقت اتفاق افتاده، آشکار و مجرم واقعی شناخته می‌شود. به بیان دیگر، هدف دادرسی کیفری که دستیابی و اثبات حقیقتی است که واقع گشته، تنها در پرتو دلیل و با کمک آن تحقق خواهد یافت. اهمیت این مفهوم، ضرورت مطالعه عمیق قواعد و اصول حاکم بر آن را توجیه می‌نماید. اصول بنیادین آزادی تحصیل و ارزیابی ادله کیفری که اساساً تحت عنوان واحد اصل آزادی دلیل قرار می‌گیرند، از مهمترین قواعد حاکم بر دلیل در حوزه دادرسی کیفری می‌باشند.

آزادی تحصیل دلیل که متضمن امکان توسل، ارائه، ابراز و پذیرش هر نوع دلیل در یک دادرسی کیفری می‌باشد، بدین مفهوم است که در ارائه ادله هیچ‌گونه محدودیتی غیر از آنچه مورد تصریح مقنن قرار گرفته باشد، وجود ندارد. مسلماً چنین آزادی مطلق و بدون قید و شرط نخواهد بود و محدودیت‌هایی به خصوص در راستای تحقق اصل مشروعیت در تحصیل دلایل، گستره اصل مذکور را تحت تاثیر قرار می‌دهد. تحلیل عمیق این مفهوم نشان می‌دهد که مبانی اصل فوق را می‌توان در دو مفهوم مصلحت عمومی و عدالت جستجو نمود. مصلحت عمومی مقتضی کشف حقیقت و اعمال مجازات بر مجرمین واقعی است و چنین هدف والایی جز با اعمال اصل آزادی تحصیل دلیل حاصل نخواهد گشت. به علاوه هدف متعالی دادرسی کیفری که اجرای عدالت با کیفر بزه‌کاران و تبرئه بی‌گناهان است، مستلزم اعمال اصل آزادی تحصیل دلیل خواهد بود. آزادی ارزیابی دلیل نیز که به مفهوم آزادی دادرسان در سنجش و ارزیابی ادله و اعطای ارزش اثباتی به هر قطعه از دلایل و نهایتاً صدور حکم بر مبنای اقناع وجدان می‌باشد، ریشه در اصل برائت دارد بر این اساس که مضمون این آزادی اقتضا دارد دادرس برای صدور حکم محکومیت با وجود ادله کافی به درجه‌ای از یقین و اطمینان که آن را اقناع وجدان می‌نامند، برسد و هرگونه شک و تردید که دادرس را از اقناع وجدان دور سازد، بر اساس اصل برائت به نفع متهم تفسیر گشته و متهم را تبرئه می‌سازد.

منابع و مأخذ

الف - فارسی

- آخوندی، محمود (۱۳۷۹)، آیین دادرسی کیفری - اندیشه‌ها. جلد چهارم، چاپ اول، قم: انتشارات اشراق.
- آشوری، محمد (۱۳۸۳)، آیین دادرسی کیفری. جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: نشر سمت.
- انصاف پور، غلامرضا (۱۳۷۳)، فرهنگ کامل فارسی. چاپ اول، تهران: انتشارات زوار.
- پورزند مقدم، پژمان (۱۳۷۹)، "مطالعه تئوری دلیل در دادرسی کیفری" پایان نامه کارشناسی ارشد، مجتمع آموزشی عالی قم دانشگاه تهران.

- پیمانی، ضیاء الدین (۱۳۵۶)، دلایل اثباتی در حقوق انقلابی فرانسه. تهران: چاپخانه خرمی.
- تدین، عباس (۱۳۸۸)، تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری. چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲)، ترمینولوژی حقوق. چاپ یازدهم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۳)، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت. چاپ اول، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۶)، درآمدی بر حقوق اسلامی. چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، لغت نامه دهخدا. جلد هفتم، چاپ اول از دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راسخ، محمد (۱۳۸۱)، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق و فلسفه ارزش. چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.
- سیاح، احمد (۱۳۰۳)، فرهنگ بزرگ جامع نوین. جلد اول، چاپ نهم، انتشارات کتابفروشی اسلامی.
- شاملو، باقر (۱۳۸۳)، اصل برائت در نظام‌های نوین دادرسی. مجموعه مقالات علوم جنایی، تهران: نشر سمت.
- صانعی، پرویز (۱۳۸۲)، حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات طرح نو.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۲)، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر. جلد سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۱)، مبانی استنباط حقوق اسلامی. چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی. جلد سوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی. چاپ چهارم، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، فلسفه حقوق. جلد سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۴)، ادله اثبات دعوا. چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۴)، حقوق کیفری تطبیقی. جلد اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ولوجردی، محمد (۱۳۷۱-۱۳۷۲)، "حجیت علم قاضی از دیدگاه حقوق اسلام و حقوق موضوعه" پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه تهران.

ب- عربی

- حسنی، محمود نجیب (۱۹۷۴م)، النظریه العامه للتصد الجنایی. قاهره: دارالنهضة العربیه.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۸هـ.ق)، نظام القضاء و الشهاده فی شریعه الاسلامیه الغراء. الجزء الاول، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
- شیخ حر عاملی (۱۴۰۳هـ.ق)، الوسائل الشیعه. دوره ۱۸-جلدی، الجزء ۱۸، باب دهم، بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.
- غروی اصفهانی، محمد حسین (۱۴۰۸هـ.ق)، حاشیه علی المکاسب. چاپ دوم، جلد اول، قم: دارالذخائر.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷هـ.ش)، المبسوط فی فقه الإمامیه. جلد هشتم، المکتبه المرتضویه لاحیاء التراث الجعفریه.

ج- خارجی

- Cooper, Simon (2003). **Human Rights & legal Burdon of proof.** Webjeli, ncl.ac.uk.
- Cross (1967). **Evidence.**
- Cross, Jones card (1988). **Introduction to criminal law.** Eleventh edition, London, Butter worths.
- David & Brierley (1985). **Major legal systems in the world today.**
- Eggleston. R (1980). **The probability debate.**
- Fellman d (1976). **The defendant s rights today.**
- Greenleaf (1852). **A treatise on the law of evidence.** Sixth Edition.
- Henry and Bryan A.Garner (1990). **Blacks law dictionary.** Campbell Black, Siath Edition by the publish Editorial staff.
- King m (1981). **The framework of criminal justice.**
- Weinreb ll (1977). **Denial of justice.**